



# مقایسه «آیین پهلوانی» در آینه رستم و سمک

«مقایسه جنگ رستم و اسفندیار»  
«عیار» با ماجرای سمک عیار و قطران»

رحیم صالحی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر دبیرستان‌ها و مراکز پیش‌دانشگاهی

## چکیده

سرزمین دلیرپرور ایران از دیرباز محل پیدایش و ظهور پهلوانان نامی در طی قرون و اعصار بوده است و هر یک از پهلوانان، آرمان‌ها و آرزوهای خود را در گذر تاریخ جست‌وجو کرده‌اند. گاهی آرمان و کنش پهلوانی آنان پاسخی به دغدغه‌های ملی، وطنی و مذهبی و گاهی در حد به دست آوردن دختر شاه است. برخی مانند رستم را «چرخ بلند» یارایی به بند کشیدن ندارد و برخی چون سمک عیار دشمن را با تدبیر خود می‌فریبد و البته، دست به بند او می‌دهد. نوشتار حاضر به مقایسه و تقابل این آرمان‌ها می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** پهلوان، آرمان، رستم، سمک عیار

## اهداف مقاله

۱. مقایسه متون ارزشمند و وقایع مهم ادبی در یک چارچوب مشخص؛
۲. نمایاندن آیین پهلوانی در سیمای پهلوانان نامی گستره ادب فارسی؛
۳. تقسیم‌بندی پهلوانان در یک حوزه مشخص؛
۴. نشان دادن عکس‌العمل پهلوانان در موقعیت‌های مشابه؛
۵. تمایز پهلوان حماسی و ملی از پهلوان مردمی.

## مقدمه

پهلوان، عنوانی برای مردان دلیر، زورمند و

تنومند و گروهی خاص از ورزشکاران ایرانی، نیز قهرمانان آثار حماسی فارسی است. این واژه ترکیبی است از پهلُو (پَرَتُو/ پارت) و «ان» نسبت.<sup>۱</sup> «در حماسه‌های پهلوانی کهن که مدارک مکتوب آن از اوستا آغاز و به شاهنامه و برخی دیگر از منظومه‌های حماسی ختم می‌شود، پهلوانان، مانند گرشاسب و رستم، از طبقه ارتشتاران جنگاورند و وظیفه پاسداری از قوم یا گسترش سرزمین خود را دارند.»

«پهلوان، با آنکه فره پهلوانی را از ابتدا بر پیشانی دارد و نهادی نیکو سرشت و خوبی جوان‌مردانه و خصلت‌های یک دلاور را می‌یابد، به تنهایی پهلوان نمی‌شود؛ مگر آنکه پروراندۀ آیینی و مرامی باشد و چنان در آن باور پرورانده شود که به زیب پهلوانی آراسته گردد که نیک و بد را بیاموزد و خود همچون رستم، نیای پهلوان یک قوم شود» (صیرفی، ۱۳۷۰: ۸۰)

از مطالعه دست‌نوشته‌های به‌جامانده از متون کهن درمی‌یابیم که پهلوانی سنتی بهره گرفته از آیینی بسیار کهن است که ریشه در پیش از تاریخ دارد. «اصطلاح پهلوانی نقش بسیار مهمی در فرهنگ و تمدن ایرانی دارد. این واژه دارای غنای معنایی وسیعی است. به بیانی کلی، اندیشه‌هایی از مبدأ ایرانی همچون دلاوری، اصالت و با نژاد و فر و شکوه بودن، همگی به هم وابسته‌اند و تنها بنا بر متن، یکی از مفاهیم بر دیگری برتری می‌یابد.



چون کاووس در ایران و پیران در توران» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۱۸-۱۱۷).

نگارنده در این نوشتار بر آن است که ضمن بررسی دنیای پهلوانی و آرمانی دو پهلوان نامور، رستم و سمک عیار وجوه تشابه و تمایز آن دو را بنمایاند.

دلیل انتخاب موضوع این نوشتار، عکس‌العمل متفاوتی است که دو پهلوان در موقعیتی و ماجرای مشابه داشته‌اند. رستم در جنگ با اسفندیار همان حالت و وضعیتی را داشت که سمک عیار در داستان با قطران، و آن درخواست به بند کشیدن و اسارت و بندگی است که سمک عیار با تدبیر خود می‌پذیرد و رستم در مقابل اسفندیار می‌گوید:

«که گفتت برو دست رستم ببند؟

نبندد مرا دست چرخ بلند»

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۷۴۹)

در این مطالعه، سعی شده است از کل به جزء به ماجرا پرداخته شود. امید که بتوانم مقایسه و تطبیقی اندک در این نوشتار درباره دنیای پهلوانی و آرمان‌های رستم و سمک عیار داشته باشم و خوانندگان ارجمند نیز برخی لغزش‌ها را به دیده اغماض بنگرند.

### پهلوان حماسی و پهلوان انسانی

«پهلوان و قهرمان حماسی فراطبیعی و فوق انسانی است. اسفندیار رویین تن است. رستم بیش از پانصد سال عمر می‌کند.

در سمک عیار، قهرمان انسانی کاملاً معمولی است با مایه‌های ناچیز قوای فوق طبیعی، از سویی قهرمان حماسی (رستم) ملی و نژادی و قومی و قهرمان سمک، قهرمانی انسانی.

حماسه‌های ملی، بیانگر مبارزات قومی در زمان‌های طولانی و بیشتر نامشخص‌اند. در مقابل، روایات پهلوانی، بیشتر مربوط به زمان‌های محدود و مکان‌های مشخص است.

در حماسه‌های ملی، شخصیت‌های اصلی، ابرمردانی هستند که مظاهر قدرت به‌شمار می‌آیند. نماینده قوم یا ملتی هستند و برای تثبیت نظام موجود و هدایت و حمایت قوم تلاش می‌کنند اما در سمک عیار، شخصیت‌ها بیشتر از طبقات گوناگون عامه مردم، به‌ویژه فرودستان هستند و بسیاری از کارها به همت ایشان انجام می‌پذیرد.

برای مثال، واژه پهلوانی در شاهنامه گاه به صورت یک وجه وصفی به معنی «عالی، شاهوار، قهرمان و دلیر» به کار برده می‌شود و گاه در معنای کوبش و رزم پهلوانی، و گاه در معنای آهنگ و مویه پهلوانی، گاه نام جامه و جوشن و کلاه و قباست و گاه نام کیش و آیین و گاه نام آهنگ و نام خوان و سفره و گاه نام یک نژاد به مفهوم ایرانی است.<sup>۲</sup>

محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» پهلوانان را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. «پهلوانان نیکوکار، که عمر و سعادت خود را در خدمت خوبی می‌گذارند. بعضی از آن‌ها نمونه عالی انسانی و مبری از هر عیب هستند؛ چون فریدون و سیاوش و... بعضی دیگر خالی از ضعف و عیب نیستند؛ چون رستم، گودرز و...»

۲. پهلوانان بدکار: که وجود آن‌ها سراپا از خبث و شرارت سرشته شده، چون ضحاک و...»

۳. پهلوانانی که آمیخته از خوبی و بدی‌اند. گاهی به جانب این گرایش دارند و گاهی به جانب آن؛

در سمک عیار،  
قهرمان انسانی  
کاملاً معمولی است  
با مایه‌های ناچیز  
قوای فوق طبیعی،  
از سویی قهرمان  
حماسی (رستم)  
ملی و نژادی و  
قومی و قهرمان  
سمک، قهرمانی  
انسانی



بیشتر نبردهای حماسی آرمان‌خواهانه و ارزشی‌اند. آرمان‌ها یا از نوع جواب دادن به دغدغه‌های عقلی و فلسفی‌اند یا ملی و وطنی و یا مذهبی. «(خورشیدی، ۱۳۷۵: ۸۲)

در سمک عیار از آنجا که گروه فرودست عبارات قصد به دست آوردن دختر شاه را دارند، این قصد برای آن‌ها در حکم آرمان است.

قلمرو پهلوان حماسی، سراسر گیتی است؛ صحنه شاهنامه همه آفاق را دربرمی‌گیرد اما در سمک عیار، از چین و ماچین و حلب و... سخن به میان می‌آید و محدوده‌ای بسیار تنگ‌تر از عرصه حماسه را دربر دارد.

### سکاها

«سکاها دسته‌ای از مردمان کوچ‌نشین آریایی بودند که محل زندگی آنان از شمال به دشت‌های جنوب سیبری، از جنوب به دریای خزر و دریاچه آرال، از شرق به ترکستان چین و از غرب تا رود دانوب می‌رسید» (باقری، ۱۳۸۹: ۱۱). آنان مردمانی جنگجو بودند و گاه‌گاه به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند. سکاها از شاخه‌های نژاد هند و اروپایی بودند و همواره در تاریخ قدیم ایران خودنمایی می‌کردند.

سک یا سکا نامی است که در منابع قدیمی برای سکا‌هایی که از طرف آسیای میانه با ایرانیان سروکار داشتند، به کار رفته است. سکاها یا سک‌ها در زبان‌های اروپایی به سیت معروف‌اند. سکستان (سیستان)، سگز (سقز)، ساکسن، ساسان (ساس) بازتاب‌هایی از قوم سکاست. (رک. سگون، ۱۳۷۹: ۵۷، رایس، ۱۳۷۰: ۳۷). در شاهنامه داریم که «سام» و بازماندگانش نامدارترین خاندان سکایی در ایران هستند (رک. رامسکوویچ، ۱۳۶۲: ۱۹۱) یا جهان‌پهلوان را به گونه «رستم سگزی» نیز می‌خوانده‌اند:

«فراموش کردی تو سگزی مگر  
کمان و بر مرد پرخاش‌خر»  
(فردوسی، ۱۳۷۶: ۳۲۷)

بزرگ‌ترین محل زندگی سکاها در شرق ایران سکاستان گفته می‌شد. سکاستان به تدریج به سگستان و سپس سیستان تبدیل شد (رک. بهار، ۱۳۷۴: ۵۰). به مردم سیستان «سگزی» می‌گفتند؛ همان‌طور که به مردم ری «رازی» و به مردم مرو «مروزی» می‌گفتند، اما چون بعدها مردم سکاها را فراموش کرده بودند، فکر کردند

سگزی یعنی کسی که مانند سگ زندگی می‌کند. رستم و فرزندان او در شاهنامه بارها از سوی دشمنان با واژه ظاهراً تحقیرآمیز «سگزی» مورد خطاب قرار گرفته‌اند. این واژه که تنها نشانه لفظی حاکی از پیوند رستم با سکاهاست، ۱۳ بار در شاهنامه آمده است. (نظامی عروضی، ۱۳۷۵: ۵۹).

### دین

سکاها در هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد، دارای دینی برخاسته از آیین کهن پرستش عناصر طبیعت همچون آسمان، خورشید و ماه بودند و سرداران و شیوخ هر طایفه امور دینی و دنیایی آنان را در دست داشتند. (رک. رایس، ۱۳۷۰: ۸۰).

### جادو و افسونگری

سکاها به تفأل و گفته‌های فال‌گیران و جادوگران اعتقاد بسیار داشتند. و «قاتل به تعویذ و طلسم بودند. محترم‌ترین جادوگران سکایی از میان بعضی خانواده‌های مخصوص برمی‌خاستند» (رایس، ۱۳۷۰: ۸۰)

این امر یادآور نسبت جادو و جادوگری و فسونگری است که بارها در شاهنامه به زال نسبت داده شده است. اسفندیار به رستم می‌گوید:

«ز نیرنگ زالی بدین سان درست  
و گرنه که پایت همی گور جست»  
(فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۳۲۸)

### ویژگی‌های ظاهری و پوشاک

ارابه‌های سرپوشیده سکاها به منزله خانه دائمی آن‌ها بوده است و مردان - که پیوسته سواره به این سو و آن سو می‌تاختند - شب هنگام برای اقامت به آن‌ها بازمی‌گشتند.

به‌طور کلی، زندگی روزانه مردم سکایی نسبتاً به خوشی می‌گذشت (Roolle، ۱۹۸۹: ۸)

سکاها لباس‌های خود را با تزئینات شاد می‌آراستند و به این کار علاقه بسیار داشتند و می‌توانستند تکه‌دوزی را با چنان ظرافت و مهارتی انجام دهند که شبیه کامل‌ترین قلاب‌دوزی‌ها باشد. آن‌ها اغلب پوست و چرم به کار می‌بردند. در واقع، پوست و چرم را با چنان مهارتی عمل می‌آوردند که در نقاط دور دست هم خریدار داشت. (رک. بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۰۸ - ۱۰۷).

ادامه مطلب در وبگاه مجله

#### پی‌نوشت‌ها

۱. برهان، ج ۱، ص ۴۳۱.

پانویس ۱.

۲. علی مفرد، آیین جوانمردی

و عیاری: محقق افغانی دکتر

غلام حیدر یقین، بخش ادبیات

تبیان